

شناخت در تفکر غربی

Epistemology

Mumashah

خانه دفتر تبلیغات

اهمیت بحث شناخت شناسی (از کتاب آسوارشنه آیت مصباح)

مابین

جان واک

لا بیتر باطنی

بعد از کوشش

تفکر و ادراک

فرد و دگر

آی عقل و قادر به شناخت

هر چیز هست یا خیر؟!

سایه

و قیاس و ظاهر

تفکر در افق شناسی

مهم بود و اساس

عقل و ادراک

تفکر و ادراک، چون عقل چیزی را

و از سترگانه کرد

بسیار سترگ

نرسیده به آنکه ایمان آید

استقامت و ادراک

و حقایق حاصل

عقل و ادراک، چون عقل نمی بینم

و با سترگانه آید

از سترگانه

بسیار ایمان می آید

همه امور ادراک کرد

بسیار که حقایق است

این حد و اندازه است

کند

دگرگونی من و تو

تاریخ معرفت شناسی

آثار و آثار

این حد و اندازه است

غیر از عقل خدا که من و تو را

با سترگانه می آید

تاریخ معرفت شناسی

چون واک نظریه عقل و فطرت

و تفکر و ادراک

تفکر و ادراک

تفکر و ادراک

taleban.com

olama.shiah

montazeri  
iran.mojahedin.org

montazeri@montazeri.com

مهندس مجیدی

جان لاک: محققات ابتدا از حواله محققان.

لائیتر (آلن): از دولت دفاع کرد.   
 نامی که در آن زمان به کار می رفت (در آن زمان به کار می رفت)   
 در آن زمان به کار می رفت (در آن زمان به کار می رفت)

در این عمر، تالیفات این سه تن

مؤلفان مشهور تالیف کردند.

بارفکر: (محل جان لاک تجربه گرا بود)

اسم گرا بود (نویسنده است) همه افراد

را ذهن جمع نامیده که اسم می نهادند

کتاب را قبول نداشت و گفت وجود

ماده است با ادراک حرم را می بینم

موجود است.

ماده را می بیند که عالم واقع همان عالم

مقولات ماست (مقولات کنیم از این حقیقت)

دولت هیوم (تأثیر متغیر غریزه)

کاملاً تجربه است بود جان لاک عقل!

تکلیف می زند، بارفکر آنست حقیقت مقولات

ذهن را فیه در این دنیا و مقایسه فکر اندام

در هیوم گفت اولاً نمی تواند ادراک

حواس است و در خارج حقیقت و ما در این دنیا

به خارج دنیا که می بینیم در این دنیا که ما مطابق

خارج هست یا نیست. پس به هیچ وجه

من نمی بینم یقین داشته باشیم تا به هر چه خواب باشد.

مستقرین اندیشه و آگاهی (پوزیتیویسم)

مستقرین اندیشه

راء او را قبول نمی کنیم

تأثیر بارفکر بر هیوم تأثیر کمی داشت

البته البته به سبب (تجربه) و تجربه

کانت (آلن) عقل است بود، آثار

هیوم را که حواله است هیوم حواله حواله

چون آنرا به ادراک

(حواس)  
دو متولدۀ احساس :

زمان و مکان

کانت : ما حسیه داشتیم با عینک ذهن  
خود را در آن قرار می‌دهیم و در عینک  
نظر می‌کنیم که این عینک اصل است یا  
دعوی کار.

دوازده مقولۀ عامه :

حس و عینک و افان

... (مقولات ارسطویی)

زمان و مکان

در باب عینک جدید

دربار حس و عینک

در خارج عینک

ولی حواس که عینک در

نقد عقل محض (لبنجبر خرد ناب)  
the critical pre vision  
کانت

آن برای اثبات و نقد و تحقیق در کتب و معاد را

در درجه ذهن هم عینک ذهن در عینک عینک متولد

از مقولات دوازده گانه با هم قرار می‌دهیم، علم حاصل می‌آید

ما بعد از این منتظر؟ حاضر بود پس عینک هم

خارج عینک به اکسیر

استیلا: عقل آرایه عینک آینه بود  
صراحت آرایه نوعاً انطباق بود

علم ما عینک خارج ذهن

ما هم هسته نه فقط خارج (لبنجبر خرد ناب) کانت که انتقاد ایجاب کرد همچون

که به نوع نهاد لذا می‌بینیم عینک

اصل روشنگر (روشنگر) را آورد که انتقاد بر این ایجاب کرد، خلاصه

در این بود که این به آن حد از بلوغ و عینک

را به هر حال خود را می‌بینیم و به آن حد و به آن خواص

(مقارن هم نیست)

(Enlightenment)

## شناخت در فلسفه اسلامی

عقل این می تواند استوار باشد  
دوری کرده و به شناخت دست یابد.

① (عقدن دامن) متدین : این تنگ از یونان آمده و از خارج  
عبر مسلمانان است و هر طریقی است

دو گانه  
خیال  
منه

② عرفا : این سرگرم شدن به مباحث عقاید و طریقه  
است و محبوب می شود و عرفان را می گیرد.

صفت : فلسفه تنها خانه عرفان

و دین نیست که در اشیاء

دین معنی است و اندیشه دین

مباحث این است و هر فلسفه

نفع دین و خداوند آن است

در خدمت عرفان نیز هست و امروز هم

در عرفان ظهور جوانان معارف فلسفه را دارند

و دانسته تا در نتیجه عقاید حاصل شود و به آن عارف شود

و به امروز با باز شدن درخت خرد گویا به سوی

غرب آن افکار است که آنجا هست و اینجا

به فکر می رود و دارد شده است و مطرح

گردد و به به به آن به هر طریقی

می باید

یک باب جدیدی در

علوم خرد نگاشته

معانی شناخت :

- مطلق آگاهی و اطلاع
- ادراکات جزئی (مندان شی)
- به خط آوردن (بازنشانی)
- علم مطابق واقع بقدر

در سه فرقای علم بانی عقیده را ضایع کردند  
و ما این سه فرق را مطلع بنویسیم اکنون  
باید در این زمان کوتاه جواب آید  
سپهر سترگ را به سرعت بدیم !

شناخت (غریب) : با وجود صادق موجب

پس بدیهات خارج از کلمات چون  
تجربه و دلیل ندارند

اگر کتب احصیه تعریف کنیم :  
علم :

پس : این را تعریف کنید ؟  
ج : از خود، تعریف باید واقع تر  
از معرفت باشد ، در حالی که علم  
از معانی بهر است و چیزی از آن  
آنگاه معرفت نیز از آن علم را  
تعریف کرد .

عبارت است از حضور خود بشر (در)  
یا معنی مکرر آن یا صورت جزئی آن  
تزدکی موجود مجزئ (زید)

لازم نیست حقیقت عالم غیر معلوم باشد  
موجب علت عالم و معلوم را دارد .

پس : بر تعریف موجود چیست ؟  
ج : اینها نیز از آن تعریف علم خوانده  
در هر تعریفی جزئی از حاضر آن  
را میگویند .

آیه علم شهادت شهادی

مبارک تقدیمی حرم : آن تقدیمات و تعینات که مادر یک علم

به آن اشیاء داریم و در اشیاء تقدیمات

معرفت شهادی هیچ

اصل آن علم به ما مدعی می باشد

اصول موضوعه و مبارک

تقدیمی ندارد، اصلاً

یا بدیهی اند و در علم قدیمی اثبات شده اند

معرفت شهادی مسلم

ندارد، زیرا این است

آیه علم نیاز به مبارک تقدیمی دارد ؟

زادگار که باید اثبات

(با توجه به نیازش به مطلق و معرفت شهادی)

مورد در این علم، اگر چیزی

۱ نیازمند به این دو علم از باب

نیاز به اثبات نداشته باشد

توجه و تفریق به مطالب بدیهی است

مسئله نیست، زیرا ادعای طدر معرفت شهادی

نه نیاز یک علم به علم دیگر

مسئله نیست، زیرا به تبیین دارند چون بدیهی اند !

۲ بیان مذکور هم فقط

ببار رفع شک و شبهه

تخالف به هم در ادعای

است که ممکن است بود

هم زاده کسر هم بهادر است بهرانه

تبر و بیانی بار رفع شک و شبهه است

[ من : خود این فرض که ممکن چه بهر است

با اصل بهر داریم، کجا اثبات می شود ؟ ]

ما ذاتین استدلال را داخل تعریف کرده ایم و معرفت شهادی

[ من : این بدست و از معرفت شهادت است

و ما خود را خود، در علم معرفت شهادت خود را بهر تعلیق

ما چنین این علم چه گفته اند ؟ ]

منظور با آن در حقیقت، پس طلب سوز و طلب تجربه

حاکم منطقی و حواسم در همان مباحث  
از مسائل منطقی استفاده می کنیم .

امکان شناخت

عقل مردم داشته که  
آنچه را می دانند می توانند  
بدانند و اساس حرکت

" حقیقی : بر چندان "

بشر هر در علوم جدید  
همین است .

کس نبود که شک کند  
و بعد از آن درون و نظر

پس اگر از آن کتاب می کنیم برای  
آنکه آنرا در این مورد روشن کنیم

احیاء کردن و وفات در مورد

پس می گویند که برآید و بعد همان لاک ...

چون معلوم

معرفت من

صاف است

" البته تعالی ... ۱۷/۱۷

مفهوم ظاهر صدر تاریخ بشریت ؛ ترکیب : هیچ چیز موجود نیست است بر

(۱) اگر موجود بود و در کل شناختن نیست

و اگر بود قابل شناختن نیست ! (فهم است و فکر)

نمی شود شناخت در

خود شک می تواند شک کند

در شک از آن نمی تواند شک = بلکه فکر و بعد مساوی عدمیات است

کند . (چون ادراک را محصور است بر

نمی تواند در حال حدال است

عقل که در آن نمی تواند دریا = سرش :

همین دارد صحبت می کند .

معارف بشر در قبض و بسط است

معرفت در تمام معارف بشرانه

پس در قبض و بسط است

= استاذی : در حضرت معرفت تمام بهتر است !  
محل : تا ادراک داشته باشیم  
مثل یادآور درونگو : من حقیقت دروغ نگویم

تقریباً بین حقیقت آن

از واقع درست هست

یا خیر

من که می گویم (حقیقت را می دانم)

ما حقیقت کنیم در ادراکات حیرت

عقل و سر علم داریم به خط بودن آن

سیر یک علم داریم ، از طرفین حقیقت که این ادراک شما با آن

ملاقات ندارد ، سیر علم غیر علم داریم این دو علم

خط کارم

تمام علوم حضوری می تواند علم حصولی

دایره علم است

مشاغل را داشته باشند

که عقل واحد می باشد

از طرفین شما استدلال عقلی نمودار

می توانید بگویند که ادراک

عقل حقیقت قابل قبول است ؟

در علم خط بوال خط می باشد ، انتفاع

اجتماع تقصیر را می پذیرد ، پس این علم

سیرت حدیث به اندازه کمال استدلال عقلی

معتبر می باشد

حل : اولت ادراکات حیرت خط می کشد

ادراکات مختصرم ، سیر حیرت غیر قابل

اعتماد ، نه در علم و توانم به استدلال

مختصر تمام خطی حیرت و این را به طرف کنیم

دارد که به هر اندازه خط در آن راه ندارد

سیر ادراک مختصر تقصیرم علم

استدلالها: هر ادعای

علم حضوری  
آثار عقلی اشکری

معنی قضای قابل شک در دین است  
و معنی دیگر غیر قابل شک (در دین است)

اصول فلسفه در روش  
علاوه بر این (یا دورتر)

بازدقت دین را

من فکر می کنم پس هستم  
(دکارت)

فلسفه  
سپید

حفظ کند و فکارت در

همه چیز است و شک کرده آثار

را به قدر امکان داد و خواست که

از بین ببرد و دید روش خود

از توانایی شک کند و با شکی نیست بود

که ممکن باشد برای نفس من آنکه

است و از امور دیگر آنقدر متعین

علم حضوری

"Cogito ergo sum"  
فرانس

است که اشتباه پذیر نیست، این

در این مغالطه است چون در مقدمه نتایج آمده است

معیار حضور هر جا باشد آن چیز

من پس است و حقا قبول دارد و اندیشه را مصفا می

پذیرفته است. دکارت بیاضیات

خود کرده است پس می کند که حقیقت است! پس مثل

را هم واقع ندانست در خلاف حقیقت

از استنتاج علم به نتیجه داشته است

آدم حقیقت را تحسین به ریاض کرد و

حقیقت تحسین ساخت. (نظریه)

که اصل اندیشه مطلق نداریم باید مصفا به اندیشه شود

به معادلات جبری کرد گفت آمده

همه را خدا به زبان ریاضیات نوشته

برهان این سبب بر این است:

است و همه را به ریاضیات به ریاض

فرض کنید حواصم است

بارگرفته

هیچ چیز از ریاضیات به هیچ چیز فکر نکنید و هیچ توهم نداشته

آنکه به توانایی خود را پیدا کنید!

کسر به این سبب اشغال شده که حامی توانیم  
از اندیشه به اندیشه برسیم (از اندیشه محمودیان)  
که این جواب می دهد، ادراک و لذت  
افزاینده است پس فرزند.

از سبب صبیح، نقد دیگر بر دکارت این است

که این دنیوی و مادی یعنی چه  
و از خطایندیش این ادراکات

صیحت؟! معیار ما را جواب  
نمی دهد.

یا بواسطه این بین معلوم و عام هست

یا چیز وجود معلوم نزد عام حاضر شود

اولی حضور است و دومی حضور

حضور در علم محضوری است

ولی یاد آوری درد بعد از

علم محضوری است.

علم محضوری اصلاً قابل اکتساب نیست.

من (علیه السلام) : غیره؟

صدر ادراک (صدر این) به ذهن واسطه

ج ۲ به این شکل قسم نکرده اولی به نوع سر شود اعتراف

معلوم هست، علم محضوری به آن داریم در آن

داشته اند، آنرا به نوع عرفان اعتقاد دارند.

اگر برای آن صدر هم صدر نفس نیاز بود و این

نفس را بجا بود.

در علم محضوری همچنانکه خطا راه ندارد صدق هم راه ندارد

چون خطا و صدق زمانی است که حاکم و محکم موصود باشد

و از مطلقیت یا عدم مطلقیت آنان خطا و صدق انزاع شود. در علم محضوری و سایر مرتب نیست.

هر جا که هم حاکم تر نفس حاضر  
باشد و هم محکم، نفس و عقل می تواند  
به مطابقت یا عدم آن حکم کند.

اگر علم حصولی را به یک علم حضوری  
تعلق بگیرد، مثل احساس درد و تشنگی  
« من درد دارم »، یکی خود درد است  
و یکی تقوید درد در ذهن که عقل بر آن  
می تواند به مطابقت این دو حکم کند چون  
هر دو ترز او حاضر هستند.

= پراکنجی تبیین : گمانه که فقط دنبال مطالب  
فایده دارند.

علم : هیچ علم حصولی نیست مگر  
آنکه مسبوق به علم حضوری  
است. (در اصول فقه)

فایده تقوید سازی ذهن از هر علم حسی علم  
حضوری زمانه روشنی می شود که بعد از اتمام درد  
کجاست آنرا به یاد آوریم یا توضیح دهیم.

سبب معنای : شرح کرده است این  
مطلب را.

مراتب علم حضوری :

حکایت عرفانی علم حضوری اند  
یا علم حصولی، جای کجاست و تحقیق دارد.

بیماری درد دارد،  
در حضور غایتش درد را فراموش می کند.

من : علم حضوری معنی می شود یا توجیه آن :  
کجاست : خوب همان تر است که علم حضوری است.

و معلول خدا هستیم پس حیثیت  
متفک از او نیستیم پس باید علم  
حضوری به او داشته باشیم.

بله، و از کلام آنکه هم عین بر می آید.

مقدمه برای حجتی  
استدلال

استدلال: در این سینه قوه هست در سینه بودنش

عقد الحقیقه (دست داشتند)  
از متبصر در آمد

عقد الوضوح

اشادات

نقطه اول فصل رابع

مر ۱۴۸ جواب سوال

لیخ در شناخت نفس

قضیه ای که از صوره  
استخراج می شود:

به این قضیه، عقد الوضوح  
گرفته

(امکان) فضا حک است  
(این نمی وجود دارد)

استدلال: مقرر خالی

حکایت از خیر می کند فقط

شأنیت حکایت را دارد و با عقیدتی بودن بالفعل

حاکم از خارج می گردد

تقریر در شرح کرد و نقد  
خواجهمهر خوار خوار کرد  
قطب الدین می نوع داندی  
بین این دو انجام داد

اصول فلسفه در سینه رأی لیس

ج ۲ مقایسه بنیم پیدایش کثرت در علم دارد

مر ۱۷۸ - ۲۰۰ اصل علم حقیقی و حصول

۱۹۹ ۱۹۲ ۱۹۱

استدلال: توضیحات این است که مقهور هم حکایت  
دارد، بالفعل

منظور از قضیه اعم از جمله و غیر جمله است

قضیه لفظ یا غیر لفظ که می تواند محله باشد

تکون حکم نفس در مورد دیگر

عالم، در مورد قضیه های سبیل و عمل ادلر  
می کنند که قضیه روحانی است چون موضوع همان  
محول است

دلی در عرب اخصیه را فقط دو جزئی دارند

استدلال صیاح در فیه جابه علامه اشغال

- ✓ Function (تابع)
- ✓ Argument (ارجان) (متغیر)

نکته که فرمود این حرف علامه درست باشد

این دلائل را به جبر موضوع و محمول به ظاهر میزنند

ثبت را نیز در حدود تابع اشرا ب

نکته که گویند تابع نیز ناقص است

و متغیر کثیر نام دارند و این نام قرار دادن

آنرا کثیر نام دیگر حاصل می شود

معجز در بعضی آن را چه در جزئی می دانند

معجز هم بین قضایای موصیه و ناصیه فرق ندارند

فرق دیدگاه منطقی با فلسفی

منطقی موضوع محسوس ادراکات آن است

و اگر فلسفه موضوع محسوس و علم است و حسی

که محسوس از نفس ادراکات هستند

پس فلسفه به واقع  
خارج نظر دارد و در  
منطقی به ادراکات  
ذهن نظر دارد

استدلال صیاح: اگر از حد منطقی تجاوز کنیم باید حرفیه ای موضوع داشته باشد

محمول داشته باشد باید نسبت هم باشد

در خارج معنا ندارد که چیزی

برجود است محل خود در خارج موضوع

فلسفه است نه منطقی، پس نباید خارج را حلقه کرد

معقولات نه منطقی

ذهن! جواب علامه عربانی دو خبر می آید!

تصویر (۸) شمع صلیبہ علی کثیفین

خزنی > ما یستخرج < < < <

استاد محترم : در مورد محبت

السؤال : تمام صحوات قال صدق بر کترین اند

وعداوت درصورت این

معيار : نهج نقیضات ، دقت رابطہ ، دستاویز

عم حقور - ص است

حسن باقر خان میرزا در این استاد

ضیاء و مرقاۃ

نقص در آن است.

وہم را اہیات کرد.

در تعلیم و تربیت

یادِ اودہ سے نبرد

خاص نثر بہ عربیہ

ج: آثار مصباح الجندب وعلامہ عظیمی

بازم زردر جبهه آن

حقود امارتیه را به این اعتبار که قطع است مدقش

اسے

بر غیر زید نظر نگیند عربی است و اگر به اعتبار عدم استماع

آج حضور اکرم ﷺ نہ حضور خاص نہ سر حضور خاص

دارم به این احتساب که فرض کردم عدم الطبعی می تواند یکی دیگر را

ان (ن) کے لفظ امیت

مذکورہ

انچه را که بقدرت خویش است

۱. نکیس (nominalism)

رحمہ اللہ

کے قائلہ اصالت حسن

جمع غویاں کے ذریعہ ماہانہ کار و موہبات کی زیادتی

(دیس ۲ اولیٰ)

\* بعد از بار مکرر نیز همین را گفت. وجود مساوی است با مدرکات و مدرکات

و هر چه داریم فقط مقدمات خوبی است و آنچه برای از الفاظ این الفاظ مثل نام خوانندگی، همان که واسطه بین نام و فرد است.

رساله در علم انسانی  
« بار مکرر »  
موجّه الیه  
غیر مکرر

بجز قیود است که نیز منکر عقل مکرر است. لغز معنای لغز را هم قائل

گویند. منسوب معاصر نیز منکر محروم است مطلقاً. نسبت استیفاء خارجی

هرودی (شیخ اشراق) قائل بود که ما همه چیز را با علم حضور که در علم لغز هر دو قدر تفاوت داریم. بواسطه علم حضور که است

فیل : ما مکرر قبول داریم و در غلط در اینجا. نه مکرر مکرر : مکرر داشته باشد  
بجز مکرر که مثلاً از دور بینی را ببیند به علت قدرتش است  
و مکرر مکرر نیست یا نیست. اینجا مقدمات خود شده و نیز دانیم حال  
مکرر داشته. و مقوله مکرر چیز جز مقوله جزئی نیست مقوله است. چه زمانه است

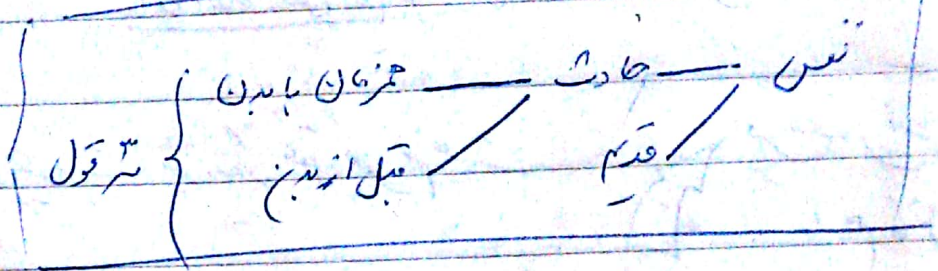
دنی در مکرر ما آن مکرر جواب : این جا که امر جزئی داریم که نمی دانیم کدام است و را بر می افراد محل می بینم  
حقاً فقط یک از این موارد ممکن است. و در هر یک هم با هم است !

فیل : موجودات حاضر داریم در عالم نسل و ما که  
 یک فکر را درک کنیم تقریباً آن نسل  
 را می بینیم و گویا تا این اندک را داشته ایم.

(افلاطون)

به بدن روح موجود  
 نوبه (تقریباً)

یعنی دانستن در نسل را  
 دوره بود در عالم ماده  
 فراموش کرد و با  
 بدن بازید دیگر آن



نسل به خط و آیه  
 [شاید این به نواظ باز گردد که قائل زائری هم بودند  
 حدوث و حصول ک شیا]

استخوان این خط خود افلاطون است  
 و احتمالاً شیخ اشراق هم گویا باشد

نیچو نفا

۷/۲۴

ذهن این چگونه می تواند درک می کند ؟

پس آنکه قائل به مشترک لفظی هسته  
 (در مکتب ملا انان) و عاقلان به  
 مشترک معنوی هسته (معنای انان)  
 مشترک است نه لفظ انان !

پس همینه مصادیق مشترک لفظی هر کده که مشترک  
 محدود هسته ! معنوی است

وضع نیاز به تصور  
 نظاد معنی دارد  
 پس اگر اشتراک لفظی باشد باید  
 زمان وضع هم معانی تصور شوند تا به  
 هر کدام وضع صورت گیرد

و مشترک معنوی نامحدود  
 و این مشترک لفظی این است  
 که باید برای هر کدام از معانی  
 مستقلاً وضع شود

مشترک لفظ معصودین محدود دارد.

تعدد قطع

تعدد تعیین می طلبد.

س: آیا ارتباط خارج قبول ندارد؟

۷/۲۶

نسخه

# برای تقسیم: عمل گزاری

تفاوت بین جزئی و تشخیص

5  
\* 500 \* 5

clip = "@@"

label = "##" < clip >

شیء تشخیص خودش

است و در چیزی نیست.

فقط آنکه جز

< وجود >

خاصیت ندارد.

< مفهوم >

۷/۲۷

نسخه

معنی این عرفان با عرفان منطقی

مصادیق مفهوم کلی فقط در ذهن است - OK

تفاوت در لوازم و اسباب

معنی این عرفان با عرفان

تعبیر

دقیق

مستند

مفاهیم ماحولی: عرفان انصاف در خارج

مفاهیم منطقی: در ذهن

مفاهیم فلسفی: عرفان در ذهن، انصاف در خارج

زیرا مفاهیم منطقی مایه اشار ذهنی دارند این معنی عرفان مایه اشار ماحولی

ندارد بلکه ذهن با تأمل در عقوبات خود این مفهوم را استخراج کند به این عرفان گفته ایم.

{ مفاهیم حاوی قالب هر توضیحی هستند که از نحوه محدود اینها، خارج حقیقت و گفته  
و مفاهیم منفر از نحوه وجود آنها.

۸۱

ل  
بسم الله

اگوست کنت : یک دانشمند فرانوی که  
مراحل را چهار رده  
بهر بیان بود که این  
فرد پوزیتیویسم را راه  
انداخت.

مرحله اول : همه مردم توجه به خدا داشتند.  
مرحله منفر : همیشه ما حقیقت را بر اساس قابل بود  
مرحله علم : فقط روابط و تئوری هستند که بین اشیا را  
تعیین می کرد.

صفت رایج، محقق گرای، جایابی

[این همان حاصل است]

بعد متوجه شدند دین  
نیاز هست چون بعضی مشکلات  
با این حل می شود در دین ایشان  
او فانیسم.

اینها می گویند که توانیم معنی را اثبات  
کنیم و آنچه را که از معنی می فهمیم.

تعیین مفاهیم منفر به معنی از

پوزیتیویسم  
به والدین خرمی

تئوری معنی داری (the theory of meaning)

تعیین مفاهیم معنی دار  
حتمی که بتوانیم با  
حواس ظاهر در نظر بگیریم.

ما دنبال ابطال هستیم اگر نتوانستیم چیزی را ابطال کنیم عملاً  
از آن استفاده می کنیم تا مطمئن آن را بدین  
اصول اثبات می کنیم.

استاد معصوم: من می‌فهمم تا بحال یاد نمی‌کنم رنگت بر  
از این عمر گرامی مواب شده باشد.

منافقت حقیقی آن چیزی است  
که در آن قبول شده، حقیقت  
آن چیزی است که ادراک پذیر است.

حجتی که در این دو فصلی که قضا، خط  
تردید در حقیقت بود که منقول از سید  
خطای حسن آنرا مشکوک کرد، سید  
دست بر چیز گذاشته که از حجتی خطای  
تراست.

معصوم: اینها به شکل تضاد ظاهر  
تن در داده و تنها صفت حقیقت  
را عدل برده، حاد و مشکوک ادع  
هنوز حقیقت که آنچه در این فتنه حجت  
چیز از نظر است.

در جواب ~~استاد معصوم~~ است که من بزرگتر چه  
می‌گویم، سید که قابل آید و کسم نشود، با حجت  
نمی‌توان خارج را اثبات کرد چون خود صحت دارد،  
باید معصوم عقیده بگیرد تا بتواند خارج را اثبات کند  
با صرف ادوات خارج نمی‌توان در مورد خارج نظر داد.

استاد: اینها به نظر من نیست که  
وارد بود به سید هم وارد است  
چون اینها با سید هم حرف می‌زنند  
و یا معصوم فتنه را معصوم در بر انداخته.

گزاره بار علم زمانه از نظر دارد که در حجتی است  
صحیح باشد، اگر گفته آب مذکور است آب حاضر  
را می‌گویند آب کبر را می‌گویند (که در حقیقت و ضرورت است)  
و حکمت از معصوم صریح است پس قبول ندارد در قضای  
سید عمومیت ندارد و حجتی جز آنکه با

حیوانان طبق حیوان است  
(قضای محلی)  
(حیوانان محلی موضوع بحث است)  
(قضای عمومی)  
(حیوانان محلی موضوع بحث است)

بسیار است از منطقی : بعد از آنکه آمدند و گفتند قضا را با عقل  
نمی توان ذهن نه و به خارج کار ندارد !  
از قضا با عقل  
حتی

= معنی : نه ! این از منطقی خارج است

(از منطقی منفرجه دانه) یعنی  
در خارج مانده آنرا استفاده نمی کنند

نعم

۸۲

حق و عقل مستقل از یکدیگر ادراکی دارند یا نه ؟

= آنها را احاطه را با صری دانسته

عقل چیز جدیدی درک نمی کند بلکه  
حکم عقل در آنکه می تواند به تجربه  
را گویند عقل فقط ادراکات حس  
را تجربه می کند

= عقل گرایان قائلند :

عقل به واسطه نظریات می بیند  
حاکم هم دارد (نظریات نظری)  
ط ادراکات مستقیم داریم (ادراکات  
نظری) ادراکات که حاصل از حواس است

در ادراکات و ادراکات

= معنی : عقل ادراکات در درک بدن ملک گرفتن از

ادراک حس درک می کند به واسطه حواس  
او را در رابطه با حس  
نظریات را با ادراکات حس  
عقل در نظریات ندارد

نظریات را با ادراکات حس

آیا حس می تواند به بین منطقی و محمول بدن آید ؟

ولی در نظریات استفاده نمی کنند

آمریت که < تجریراها > استدلال و عقل را قبول دارند و بر عصب و حس!

که مخالف آن انطیس بود

دکارت: خلاقیت و تفکر و بیان

معجزه و حقیقت

غالب ادراکات و حقیقت

باستند این اصول

خلاقیت و تفکر

است بر ادراکات

اشیا در دست است

حسن تراها غلبه انطیس را

و عقل تراها بر غیره

۸/۳

نیمه

السیوزا (یهود)

والیسیز (آلانزا)

پروان دکارت: ما مقدرات داریم و فطرت ما بنده شده است

کانت: ذهن دو مرتبه دارد: حسیت و مقولات که حتماً مواجهه با خارج است و آینه

که مانع از قوه زمان و مکان و ذهنیه مقولات

عقل گراها

فاهمیه: هر دو که ظرف توخالی است

شیء خارجی نمیباشد و ذهن ما ندارد و ذهن عام

در آن اندیشه و لذت و تصور و حس و آینه

ما دوازده مفهوم داریم:

< چون مقولات ۱۲ گانه >

وحدت کثرت تمامیت

اینها فنی محصر

جوهر علت بقول

امکان وجود ضرورت

زمان و مکان و ارتباط حسیت و ذهن است و این دو فقط ذهنی اند

در خارج امکان و مکان نیست! ایضا باور ذهن ما در قایم زمان

و مکان نیست و این را ادراکات نمیکنیم

هر دو (فاهمیه) فاهمیه کور است

حرف تعجب را از چهار جهت تقسیم کرد:

چگونگی ماقصای و احکام داریم و  
پی ۲ بهیم که به دهن وجود این صفا هم  
۱۲ گانه نیز توانسیم آن قضا یا را  
درک کنیم، پس ما این صفا هم را  
از قبل داریم.

نظریه معرفت در علم کانت  
درجه حداد

تمهیدات  
نرمه حداد

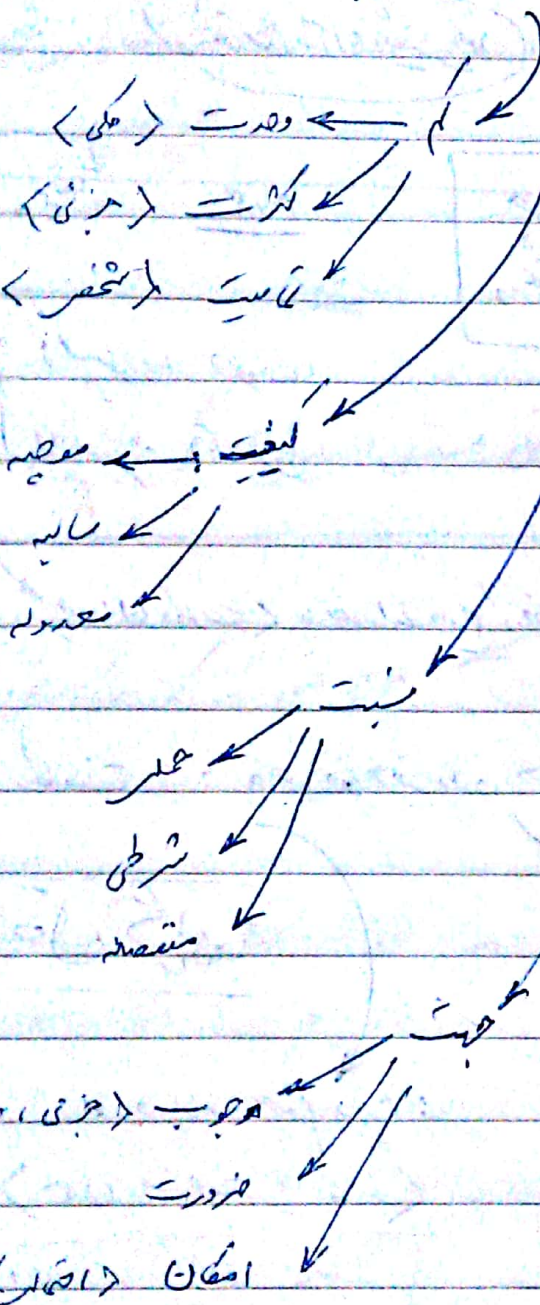
نقد عقلی محض (پنج خدایا)  
درجه سمن الدین

نقد کانت  
استفان کورنر

نسبت در ادراک  
حرف یوز نشیوت؟  
است نه کانت

= اینکور: چیزی در عقل نیست مگر آنکه در حس باشد.

درجه عین



و اصله مفاهیم عقله غیر از مفاهیم  
صرح شده تغییر یافته آن  
می باشد زیرا این مفاهیم صریحاً بعد  
از مفاهیم عقله مدخ باقی هستند

تغییر و تحول متوقف بر مادی بودن  
شیء نیست و اگر چه در این توان تغییر  
دارد عقل من توان مفاهیم حس را  
تغییر دهد

[ همین بود که هر چه در دسترس  
در حیوان مانده است را با P و Q  
نویسند و در حقیقت این را می توان گفت ]

ما فقط در مفاهیم حس را داریم  
و این هم حس فقط زیرا از اتم و کتب  
کار عقل، پس ما در هر چه عقل می تواند  
استدلال

حس را نیز اظهار کنیم

منطق قدیم: محبت موضوع و تحول است  
منطق جدید: فقط مقدم و تا (P و Q)

فصل اول: هیچ قضیه ای نداریم که محبت  
باشد و محبت شرطیه است  
این را محبت می گویند

اگر آن تم باشد حیوان است  
تقصای ما یا می تواند آن را دوستی له  
و ندانم آن

استدلال: هر چه در دسترس است

منطق را با این قاعده عوض کردیم

تقصای ترکیب: (بدون نشانه تجربی:  $124 \div 2 = 62$ )  
تقصای ترکیب: (بدون نشانه تجربی:  $124 \div 2 = 62$ )

تقصیر بخیر است (عزیز من خداوند)

که سینه زدیم

کانت و دطرت عقل را

حسد زیرا به خاطر معقده

بود که غرض حسد تجربه

باشند

لاریان و آماره محققان

محمد جواد لاریان و محمد کوان بود (محقق رهنما)

علاء لاریان (دکتر ارشد) (دانشگاه تهران)

محمد باقر لاریان (دانشگاه تهران) (معاون مدیر)

فاصل لاریان (فیزیک در خارج خوانده)

سلحصاد لاریان (جامع معقول و متقول و زبان انگلیسی)

جان لاریان با الله

معدداً تجربی

بود (بدر معاد رسال)

و شمع ای کلامی

ولر به خدا اعتقاد

داشته پس بعضی معانی

که غیر حلاله!

شماست ما مطابق واقع هست!

ببرالم به سر زار انوار

گرفته است و از جهان

شماست

باید چیزی باشد که قابل تطبیق باشد

معنی باید اول امکان مطابقت باشد

از رهنما است که کتب امکان مطابقت در آن

مطرح باشد پس شماست که محضوری صف ندارد

که کنیم مطابق واقع اند یا غیر!

بروگانیست که آنچه کاربرد دارد در عمل

حقیقت است

صراحتاً : حقیقت آن چیزی است که بتوان صراحتاً

= استصحاب این آحاد چون نتوانستند مشکل  
مطابقت اصل کنند و آن را توجیه  
نمایند و اینست نهایت صواب در این  
مورد.

تجربه گران؛ مدار حقیقت این است که  
تجربه آن را باید نماید.

همه انصاف و دعاها بر این  
است که ما چگونه مطابقت حاصل  
نموده.

محکم را تشخیص دهیم. اگر ما بتوانیم  
جایگزین پیدا کنیم که هم در صورت اشراف  
داشته باشد هم در بی اشراف  
نشینیم که مطابقت حاصل گردد.

بیمه ۸۹

اگر معیاری برای صحت بدیهیات اولیه پیدا کنیم  
مشکل تطبیق نیز حل می شود چون با اینها می گردند.  
بدیهیات نیز به قضایای تحلیلی بازمی گردند و چون  
در قضایای تحلیلی محمول از درون موضوع بیرون  
جاء آید و در حد نیز تردید نفس حافظه نفس را نماند  
حکم نماید بر مطابقت.

اشکال آمار مبنا بر: یعنی در این بگویم  
حق قضایا بر بدیهه قضایای تحلیلی  
باز می گردند.

= مصداق: نفس الامر همان ماهی = استناد: قضیه تحلیلی را به گونای دیگر تعریف کنیم، قضیه ای  
مفهوم است که به حسب مفهوم  
تفرق می کند.

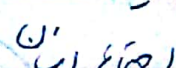
هم محمول جزئی از آن نیست و در ملازمه با  
موضوع دارد و تحلیلی ملازمه را به معنای و آن  
و با علم حضوری می یابیم، پس محتمل قطع  
است.

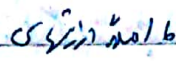
ویرای شناخت هر حقوقی و اخلاقی  اگر از باب قضایای این باشد که هیچ صدق و کذب در آن نیست.

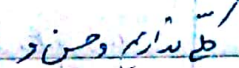
 خبری حایق مورد بحث است.

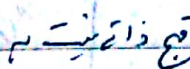
معترضه آن صدق و کذب در آن نیست  ملاک صدق و کذب این قضایای خبری چیست؟

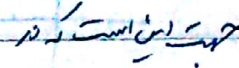
تقصیه اخلاقی و ثبات سعادت بخیر آن است. مصباح عدل ① یکدیگر نگاه ما از جانب

هر حقوقی به دنبال سعادت اجتماع آن  آنکه معترضه گویند که علت است که صدق

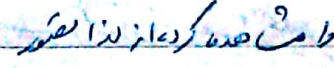
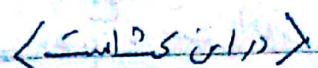
و کذب به آن ملتبس  ملاک در خبری

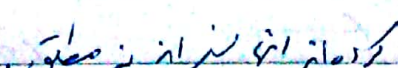
است مصباح ما حقوق و اخلاق خبری  کلمه نداریم و حسن و بازمی گردد اگر حکم در آن این بود

قبول نداریم و قائلیم که مطلق آن  قبح ذاتی نیست به  قصیه صدق است و اگر نبود کاذب است

و این اشتباه از آنجا می آید  جهت این است که در ② بار دیگر نگاه نظر

نموده که مطلق و اسباب  قانع تغییر معاصم اخلاقی  است به عنوان اصول نظر

داریم و این که باطل و مجرب  طاعت صدمه کرده اند لذا مصلحت  در این کجاست

تبیخ شود  کرده اند این خبر از نه مطلق

مصنف: می شود به قضایای

حقوقی و اخلاقی اصلاً بر این  
اقدام کرد!

آنچه گویند حقوق و اخلاق تابع اغراض و ایصال و نیاز هر  
فصل است لهذا با تغییر آنها تغییر می کند خبری است.

بیان شود

حکیم رابطه، مگر نه که صورت باید در اینجا کتب  
مفاهیم اخلاقی و احکامات وجود دارد.  
چونکه از آن رابطه میگویند

اگر عمل محرم فرائین اخلاقی و صورتی با تمام قوت در شرایط متغیر بود، بر قضیه اخلاقی و در این شرایط  
در درجه غیر انصاف است اگر تمام قوت در شرایط و شرایط معلوم شود در این شرایط که ما را میسر میماند چون عمل  
مورد نیستند.

مردن فعل با عنوان شرایط محتمل حسن است.

و مردن یک بیان شرایط و در محتمل قبیح.

نکته در و در این المعرف